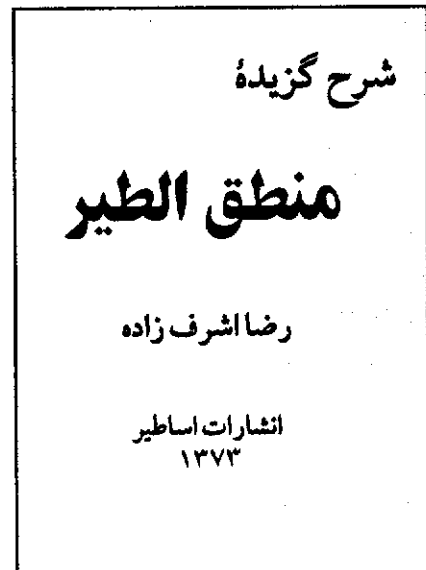


## نگرشی بر

## شرح گزیده منطق الطیر

رضا انزابی نژاد



شرح گزیده 'منطق الطیر'، رضا اشرف زاده (تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳)...

گزیده نویسی متون ادبی - که پدیده شایع روزگار ما شده - به گمان من، پیامد دو چیز است: گسترش دانشگاهها و رشته زبان و ادبیات فارسی، و دیگر کمبود و - ناگزیر - گرانی متون اصلی.

البته این گزیده ها - در جای خود - خالی از فایده نیست، به شرطی که گزیننده اهلیتی برای آن متن، و استمرار و الفتی با آن درس داشته باشد؛ دو دیگر اینکه مخاطب خود را - که البته و غالباً دانشجویان رشته ادبیات فارسی هستند - بشناسد. این توضیح برای این بود تا خط فاصل و فارق گزیده های مطلوب از نامطلوب باز شناخته شود. مؤلفی که چنین می پندارد که وظیفه اش فقط آن است که معنی لغات را از کتاب فرهنگ در آورده و در مقابل کلمات بگذارد و سطح توضیحات را چندان پایین بکشد که در کتاب دانشگاهی، کلمات «دور دست، الله، جد و جهد، محروم، و ...» را هم توضیح دهد،<sup>۱</sup> نه مخاطب خود را می شناسد، نه پهنای کار را و نه مسؤولیت خویش را. بگذریم و به کتاب «ما نحن فیه» برسیم.

اگر خواننده، مؤلف را شناسد هم یقین حاصل خواهد کرد که با شیخ نیشابور الفتی دیرینه دارد - و بنده گواهی می دهم که عطار آغاز تا انجام طریقت و فرود و فراز گریوه و گردنه های عرفان را با هستگی و مانند موری پیموده بود - سالهاست که همدم شام و سحری مرد سطور و ابیات مثنویهای این پیر عرفان است ... و گزینش بخشها و به گزینی آنها گواه است که مؤلف در این کار اهلیتی بسزا دارد.

اگر خواسته باشیم اجمالاً جهات در خور ستایش کتاب را بر شماریم باید اشاره شود به اینکه:

۱- از میان چندین تمثیل زیبا - که عطار پس از هر گفتار می آورد - غالباً زیباترین، برگزیده شده است و جدا از این به گزینی، تا حد امکان، تمام تمثیل آمده و فقط در مواردی، بیتی حذف شده؛ که کاش نمی شد!

۱. ر. ک: نورالدین مقصودی، دو جلد گزیده «کلیله و دمنه» انتشارات دانشگاه پیام نور؛ کیهان فرهنگی، شماره ۷، مهرماه ۱۳۷۲.

\* بحر را بگذاشت در تسلیم خویش  
کوه را افسرده کرد از بیم خویش (بیت ۹)  
به قرینه «افسرده کرد» در مصرع دوم، و به تأیید نسخه‌های  
مجلس، پاریس و مشکور، «بحر را بگذاخت ...» درست‌تر  
است. و:

\* چون بَدَل کردند خلوت جای من  
تخت بند پای من شد پای من (ب ۲۷۵)  
ضبط نسخه مجلس: «تخته بند بال من شد پای من»  
درست‌تر می‌نماید، و توضیح نادلپذیر مؤلف هم که: «پای  
زشت من زنجیر پای من شد» رجحان ضبط متروک بر ضبط  
مختار است. و:

\* پادشاه خویش را در دل ببین  
هوش را در ذره‌ای حاصل ببین (ب ۵۲۳)  
مصرع دوم به این صورت چه معنی دارد؟ اما ضبط دکتر  
مشکور «عرش» است که درست‌تر است. زیرا بیت ناظر است به  
حدیث: «لایسعی ارضی ولاسمائی ولایسعی عرش ولافلک  
ویسعی قلب عبدی المؤمن». مولانا نیز حدیث را با استخدام  
«عرش» آورده:

گفت پیغمبر که حق فرموده است  
من نگنجم هیچ در بالا و پست  
در زمین و آسمان و عرش نیز  
من نگنجم این یقین دان ای عزیز  
در دل مؤمن بگنجم ای عجب  
گر مرا جویی در آن دلها طلب  
و:

\* جان آن مرغان ز تشویر و حیا  
شد حیای محض و جان شد توتیا (ب ۱۶۷)  
ضبط پاریس و مشکور: «شد فناى محض و ...» است و این  
درست‌تر می‌نماید.

از این موارد، کم نیست؛ نمونه‌ها، به این چند مورد بسنده شد.  
۳- شاید بدین سبب که شارح محترم، سالها، هم درگیر قیل  
و قال مدرسه و تدریس هستند و هم در خلوت تصحیح و  
تحقیق، خواننده چشم آن دارد که ذکر مآخذ کتاب دقیق و درست  
و علمی باشد، اما گاه این انتظار برآورده نمی‌شود، اینک  
شاهد:

\* در بیشتر جاها- در شرح ابیات- از کتابی نام رفته که در  
فهرست مآخذ نیامده است، مثلاً «تنسوخ‌نامه» (ص ۱۰۵)؛  
مصباح‌الهدایه (ص ۱۱۰)؛ ترجمه و قصه‌های قرآن  
(ص ۱۱۱)؛ نه‌ایة‌المسؤول و قصص الانبیاء (ص ۱۱۳)؛ اعلام

۲- در ضبط متن، گونه‌ای تصحیح التقاطی هم صورت  
گرفته- گرچه گاهی جای ضبط احسن را ضبط حسن گرفته  
است- و در این باره سخنی گفته خواهد شد. علامتهای  
نگارشی از گونه خط فاضل، یا علامت مکث یا نشانه تعجب  
و پرسش، نیز در درست خوانی و القای معنی درست کمک  
می‌کند.

با این سخن کوتاه، من گردن خود را از وام ستایش و پسند  
بندبند این کتاب آزاد می‌سازم و از درازگوی در این باره پرهیز  
می‌کنم، و به عنوان کمترین بایستگی دوستی، فقط به  
«دست‌مریزادی» بسنده می‌کنم، که از شارح فاضل همین  
چشم داشتیم. این قید را از این جهت گذاشتم تا بروشنی گفته  
باشم که اگر در تفسیر ابیاتی و جاهایی دیگر از این قبیل  
برداشت و پسند نگارنده این‌طور با مؤلف همسو نیست،  
ارزش کار و کتاب محفوظ است و آوردن این یادداشتها از  
حاشیه کتابم به صفحات این مجله از آن اعتقاد مایه می‌گیرد  
که گفته‌اند: «حیة العلم بالنقد والرّد». پس، از همان آغاز  
شروع می‌کنم:

مؤلف در مقدمه (ص ۱۹) نوشته است: «اساس انتخاب متن  
بر پایه تصحیح آقای سید صادق گوهرین است، اما تقریباً تمام  
چاپهایی را که از این کتاب شده است، پیش رو داشته و هرکجا  
که در نسخه ایشان غلط فاحشی بوده با ذکر علت، کلمه را تغییر  
داده‌ام، بطوری که می‌توان گفت فعلاً این گزیده از جهت متن  
بسیار منقح و صحیح است.»

چنانکه پیش از این نیز گفته شد، این شیوه، بر ارزش کار  
افزوده است، اما:

۱- کاش مؤلف محترم از نسخه‌هایی که پیش روی داشتند نام  
می‌بردند؛ چون اگر خواننده بداند که در این گزیده مثلاً نسخه  
بسیار ارزمند «گارسن دو تاسی» چاپ پاریس نیز حضور دارد بر  
اعتمادش بسا بسیار افزوده خواهد شد.

۲- با آنکه مؤلف محترم گفته است که تغییر کلمه با «ذکر  
علت» صورت گرفته، در بسیار جاها علت‌گزینش و  
وجه ترجیح مرجح ذکر نشده است؛ در جاهایی هم به نظر  
می‌رسد که انتخاب نسخه بدلها تأمل بیشتری می‌طلبد، از  
آن جمله:

القرآن (ص ۱۱۷)؛ دُزّی (ص ۱۱۸)؛ فرهنگ نامهای پرندگان (ص ۱۲۳)؛ بازنامه (ص ۱۲۴)؛ جویری (ص ۱۳۰)؛ شرح گلشن راز (ص ۱۳۳) و در جاهای پرشمار. کمترین زیان یاد نکردن مشخصات این مراجع در فهرست مآخذ، این است که چون خواننده خود را نیازمند مراجعه به اصل منبع می بیند، سر در گم می ماند؛ مثلاً در صفحه ۱۴۵ آمده است: «شیخ را پرسیدند که دولت چیست؟ گفت: الدولة اتفاق حسن [کذا]» (اسرار التوحید، ۳۱۴) روشن است که اعراب این جمله درست نیست. اما در صفحه ۳۱۴ اسرار التوحید (تصحیح صفا و دکتر شفیع) نیز چنین مطلبی نیامده است! در جاهایی هم، ذکر مآخذ با مسامحه همراه است، مثلاً در صفحه ۲۴۲، پس از ذکر عبارتی، چنین مآخذ داده شده: «از عده، ج ۴/۳۴۶ معلوم نیست این «عده» چیست؟ آیا منظور «کشف الاسرار و عده الابرار، رشیدالدین ابوالفضل میبدی (تصحیح علی اصغر حکمت، انتشارات امیرکبیر) است؟ امید است که این کاستیها جبران شود.

۴- توان گفت توضیحات شارح محترم در بسیار جاها بسنده و خرسندکننده است؛ حتی گاه از سر سماحت و کراهت، کلمات و ترکیبات تقریباً عادی و ساده هم توضیح داده شده، مثلاً: هر نفس: هر لحظه (ص ۲۵۲)؛ آفتاب: خورشید (ص ۲۵۰)؛ طریق: راه؛ خسیس: پست (ص ۲۱۵)؛ رکوع، سجود، ریا، منصف، وفا، نجس (همه در صفحه ۲۰۲) که به نظر می رسد این توضیحات چندان در بایست نیست و ارزش کتاب را پایین می آورد، بویژه باید توجه داشت که در شعر و ادب فارس، آنچه مهم است لغت نیست، و توضیح این گونه لغات - اگر نگوییم اهانت به دانشجو است - پخته خوار بار آوردن اوست. توضیح لغت هنگامی ضروری است که دارای چندین معنی بوده، و کلمه در معنای خاصی به کار رفته باشد. در این گونه جاها کلمه باید معنی شود و حتی شاهدهی ذکر گردد؛ و گرنه، کلمه ای معمولی که در معنی عام خود به کار رفته است، چه نیازی به توضیح آن؟ و حتی ذکر شاهدهی برای آن؟ در جنب این گونه توضیحات که شارح محترم می توانست حذف کنند، جاهایی - نه چندان کم - هست که کاملاً نیازمند توضیح بوده که بدانها پرداخت نشده است. به شماری اندک از آن موارد بسیار، اشاره می کنم:

\* نیستم نومید و هستم بی قرار

بوک درگیرد یکی از صد هزار (ب ۴۸)

به گمان، فعل «درگیرد» که به معنی خاصی به کار رفته،

توضیح لازم دارد؛ نیز تعیین معنای «صد هزار». و:

\* چرخ را دور شبان روزی دهد

شب برد روز آورد روزی دهد (ب ۵۷)

یقیناً در مصراع دوم، میان «روز آوردن» و «روزی دادن» وابستگی و پیوند دقیقی هست و اشاره به آیه «وجعلنا النهار معاشاً»<sup>۲</sup> یا «وجعلنا النهار مبصرةً لتبتغوا فضلاً من ربکم»<sup>۳</sup> بسیار ضروری می نماید. و:

\* ابستدای کار، سیمرخ، ای عجب

جلوه گر بگذشت بر چین، نیم شب (ب ۲۱۰)

به گمان من، ذکر قید «نیم شب» به هیچ روی عبث نبوده، بلکه اشاره جدی دارد به حدیث «ان الله خلق الخلق فی ظلمة» و:

\* خضر مرغانم از آنم سبزهپوش

بوک دانم کردن آب خضر نوش (ب ۲۵۶)

بجا بود توضیح داده شود که چرا به طوطی «خضر مرغان» گفته اند، و اشاره به آن روایت می شد که گفته اند: «خضر هر جا که می نشست، چون برمی خاست از زیر پای وی سبزه می دمید». همان که عطار در جای دیگر گفته:

\* چون زپی خضر همه سبزه رُست

خط توزان قصه نشان می دهد

این موارد توضیح دادنی، گاه به یک حرف مربوط می شود که اگر روی آن درنگ نشود و دقت دانشجو به سوی آن جلب نگردد، ظرافت سخن و هنر شاعر نهان خواهد ماند. بایسته است دانشجویان را ورزش بدهیم تا از استنتاجات کلی بهره یزنند و روی جزئیات درنگ کنند و بیندیشند. مثلاً:

\* چون شد آن حلاج بر دار آن زمان

جز انا الحق می نرفتش بر زبان (ب ۸۳۸)

بسیار بجاست که به وصف اشاره «آن» توجه داده شود. محققان دستوری و بلاغی، آن را تقریباً برابر «الف و لام» عهد ذهنی در عربی دانسته اند،<sup>۴</sup> یعنی حلاج - همان حلاج که

۲. سوره نبا، آیه ۱۱.

۳. سوره اسراء، آیه ۱۲.

۴. دکتر شمیس، کلیات سبک شناسی، ص ۲۴۰.

این توضیح میان هلالین درست نمی نماید و چیزی را هم روشن نمی کند. به گمان من، شاعر در این دو بیت به آیه دوازدهم سوره «حدید» توجه داشته که: «نشان مؤمنان در روز قیامت، سفیدی روی و پرتوی است که از رخسار آنها می تابد و پیش پای آنها را روشن می کند». می گوید: چون خورشید و ماه، روز و شب پیشانی بر خاک عبودیت می ساینند، روی آنها تابان است و نورافشان.

\* چون سگی را مرد آن قربت کند  
شیر مردی را به سگ نسبت کند (ب ۵۹)  
توضیح: شیر مرد ظاهراً اشاره است به دحیه کلبی.

به گمان من با توجه به اینکه بیت در توحید و برشمردن آثار قدرت خداوند است اشاره دارد به بلعام پسر باعورا، زاهد مستجاب الدعوه ای که سالها خدای را پرستید، اما باری از نفس فرمان برد و به اغوای زن دست به دعا برداشت و از خداوند خواست تا موسی و قومش در تیه سرگردان شدند و سپس موسی دعا کرد تا ایمان از دل او کنده شد؛ و به قولی، به صورت سگ درآمد.<sup>۵</sup> و از اینجاست که در شعر پارسی، غالباً دو سگ، در برابر هم و با هم می آیند یکی سگ اصحاب کهف که از پایه حیوانی و پست به پایگاهی ارجمند رسید و دیگری بلعام-عابد سالها- به حد سگی نزول کرد. از جمله در تفسیر «کشف الاسرار» (۲/ ۲۷۱) آمده است: «روز رستاخیز ... فرمان آید ... بلعام باعورا را بیارید و آن نماز و عبادت وی به باد برد هید و غاشیه سگی در صورت او کشید ... و سگ اصحاب کهف را بیارید ... و در کوبه نواختگان او را به درجات رسانید.» سعدی هم گفته است:

از مایه بیچارگی قطمیر<sup>۶</sup> مردم می شود  
ماخولیای مهتری سگ می کند بلعام را  
در بیت مورد بحث نیز تقابل این دو، مشهود است و به دحیه کلبی عنایتی نیست. و:

\* تو به پشتی زری با خلق دوست  
داغ پهلوی تو بر پشتی اوست (ب ۷۹۰)  
توضیح: «داغ پهلوی: کنایه از رنج و اندوه».

به گمان من، «داغ پهلوی» اشاره صریح دارد به سخن قرآن که: «پیشانی و پشت و پهلوی زراندوزان را داغ می نهیم».<sup>۷</sup>

۵. در کتابهای تفسیر، این داستان، که چندان هم معقول و مشروع نمی نماید، ذیل آیه ۱۷۶ سوره اعراف (مثله کمثل الکلک ...) آمده است.

۶. گفته اند که نام سگ اصحاب کهف «قطمیر» بوده است.

۷. سوره توبه، آیه ۳۹.

می شناسی و می دانی و آن هنگام که خوانده ای و شنیده ای - چون به دار کشیده شد ... و:

\* بس که خشکی، بس که دریا بر ره است  
تا نپنداری که راهی کونه است (ب ۲۰۱)  
شایسته است به حرف «تا» تحذیر، توجه داده شود. و در بیت:

\* در نگر ای سالک صاحب نظر  
تا محمد کو و آدم کو؟ در نگر (ب ۱۳۶۶)  
بجا می نماید به «تا» در معنی و برابر «که» ربطی، اشاره شود. و نیز توجه و اشاره به «او» ملازمه، در بیت:

\* باز گفتند آن گروه سوخته  
جان ما و آتش افروخته (ب ۱۵۴۲)  
همچنین به «او» مابینت و شگفتی و ناسازگاری در بیت:

\* آب حیوان خواهی و جان دوستی  
رو که تو مغزی نداری، پوستی (ب ۲۶۲)  
روشن است که این نکته ها نه تنها کم اهمیت نیستند، بلکه دریافت زیبایی لفظی و ژرفی معنی در گرو توجه بدانهاست.

۵- موارد کم شماری نیز هست- که به گمان نگارنده - گزارش و توضیح مؤلف درست نمی نماید؛ از آنهاست:

\* کوه راهم تیغ داد و هم کمر  
تا به سرهنگی او افراخت سر (ب ۱۳)  
چنین توضیح شده: یعنی کوه به نهبانی زمین سرافراز شد. اگر توجه شود، نه در این بیت- و نه در بیتهای پیشین- «زمین» به کار نرفته، پس کاربرد ضمیر- آن هم ضمیر شخصی «او»- درست نمی نماید. به گمان من، مرجع ضمیر «او» خداوند است نه زمین. می گوید: خداوند به کوه هم تیغ داد و هم کمر- معنی ایهامی تیغ و کمر روشن است- تا این آفریده بلند و دارنده تیغ و کمر، به چاووشی و بندگی وی سرافرازی کند. و:

\* در سجودش روز و شب خورشید و ماه  
کرد پیشانی خود بر خاک راه  
هست سیمایی ایشان از سجود  
کی بود بی سجده سیمارا وجود (ب ۳-۵۲)  
توضیح: «سیمایی: نشان داری (داشتن لکه های سیاه)»؛



یعنی اگر در قیامت بر پهلوی تو داغ نشینند از آن است که در دنیا به زر و زراندوزی روی کرده‌ای. و:

\* گبیرم این سودا ز طرّاری کم است  
تو کمش گبیر این مرا کمتر غم است (ب ۶۷۲)  
توضیح: «فرض شود که عشق از دزدی و عیاری کمتر است، تو چنین فرض کن، این مرا کمتر غم است».

به گمان من، به ترکیب ویژه «کم چیزی گرفتن: آن چیز را ترک کردن» توجهی نشده است. می‌گوید: اگر تو عاشقی را از دزدی کمتر می‌دانی تو عشق را رها کن، و من هیچ غم و پروایی ندارم که تو خود را از نعمت عشق محروم کنی. و:

\* او اگر با تو در اندازد خوشی  
تو توانی شد ز شادی آتشی (ب ۱۰۷۹)  
توضیح: «با کسی در انداختن، کنایه از "در فکر کسی بودن یا با او مهر ورزیدن" است».

دانسته نیست مؤلف محترم، این کنایه را از کجا آورده است؛ اما گمان من این است که در انداختن (در اینجا) به معنی طرح و آغاز کردن است، سعدی به این معنی گفته:

فقیهان طریق جدل ساختند  
لم و لا اسلم در انداختند  
پس مفهوم بیت چنین است: چون محبوب و معبود با تو خوشی [وصلت] آغازده، از شادی و گرمی دیدار، مانند آتش، گرم و سوزان شوی. و:

\* دید زیر چتر، روی آشنا  
در عنایت او فتاد و در عنا (ب ۶۴۲)  
توضیح: «یعنی از یک طرف مرد خارکش خوشحال شد و از طرف دیگر به رنج افتاد».

بیت از تمثیلی زیباست که: باری سلطان محمود در شکارگاهی از لشکریان و همراهان جدا می‌افتد؛ قضا را، پیرمرد خارکشی می‌بیند که بار خار از خرش افتاده و پیر از ناتوانی و بی‌چارگی دست «چه کنم» بر سر زده و نشسته. شهریار محتشم فراتر می‌آید و کمک می‌کند و خار را روی خر می‌نهد:

ناگهی محمود شد سوی شکار  
او فتاد از لشکر خود بر کنار  
پیرمردی خارکش می‌راند خر  
خار وی بفتاد، وی خارید سر  
دید محمودش چنان در مانده  
خار او افتاده و خر مانده  
محمود چون به جای لشکرگاه خود باز می‌گردد، بر آن

سر می‌شورد که با پیر خارکش شوخی شاهانه! کند؛ بنابراین، عمداً در زی و جامه شاهی - و با کوبه و حشمت محمودی - راه بر پیر می‌بندد و خود را به رخ او می‌کشد تا حال او را دریابد؛

آن خرک می‌راند تا نزدیک شاه  
چون بدید او را، خجل شد پیر راه  
دید زیر چتر روی آشنا  
در عنایت او فتاد و در عنا  
ناگفته پیدا است که توضیح شارح محترم نه با فضای داستان مناسب است و نه با «خجل شد پیر راه» و نه با بیت:

گفت یارب با که گویم حال خویش  
کرده ام محمود را حمّال خویش  
این بیت حاکی است که لرزه بر هفت اندام پیرمرد افتاده و به دست و پای مرده و دل به مرگ سپرده است.

اما معنی درست بیت همانا در کلمه «عنایت» نهفته است. در «منتهی الأدب» چنین آمده است: «عنا الامرُ عنايةً (بافتح والكسر): مشغول کرد او را کار و بی‌آرام ساخت و اندوهگین نمود» و معنی بیت واضح است. و:

\* ای تنورستان غفلت جای تر  
کرده ای مطلوب سر تا پای تو (ب ۷۲۶)  
توضیح: «سرپای وجود خود را مطلوب و دلخواه کرده‌ای». این توضیح درست نیست. مفعول «کرده‌ای مطلوب» دنیا و همان تنورستان است، و مفهوم بیت چنین است: ای که با تمام وجود، دنیا را - که تنورستان غفلت است - مقصود و مطلوب خویش کرده‌ای. و:

\* مرگ اگر چه بس درشت و ظالم است  
گردن، آن را، نرم کردن لازم است (ب ۸۹۶)  
بیت توضیح نشده است، و علامت گذاری خطاست. به گمان من، اگر ضبط بیت چنین باشد - گرچه ناستواری لفظی را هم نادیده انگاریم - منظور این خواهد بود. که لازم است گردن مرگ را نرم کنیم. روشن است که یک «بدخوانی ساده» روی داده، و «گردنان» یعنی قدرتمندان و سران، درست خوانده نشده. معنی چنین است: «مرگ هر چند امری ناخوشایند است و هر چند این ستمکار بیدادگر، عزیزان را از ما می‌گیرد، اما

نمی‌شاید که در برابر اراده و خواست و فرمان مولا چون و چرا کند و اعتراض کند.

«تصرف» را بدین معنی، میبیدی، نظامی، سعدی و دیگران به کار برده‌اند.

ابوالفضل میبیدی در تفسیر گرانقدر خود آورده است که: هنگامی که مریم، عیسی را زاییده و بچه را پیش قوم آورده، می‌گوید من با مردی نیامیخته‌ام و این کودک را خداوند بدون پدر به من داده، مردم زبان به اعتراض می‌گشایند که «نبات بی تخم چون روید. متن «کشف الاسرار» چنین است: «چون مریم، آن گوهر دولت را از صدف اسرار بیرون نهاد، قومی در تصرف ایستادند که نبات بی تخم چون روید و فرزند بی پدر چون بود؟»<sup>۸</sup>

نظامی در ستایش پیامبر (ص) از آن حضرت استدعای شفاعت و آموزش خود و امت را کرده و می‌گوید:

با تو تصرف که کند وقت کار

از پی آموزش مشتی غبار<sup>۹</sup>

یعنی ای پیامبر گرامی، اگر تو مشتی بندگان گنه‌کار بی‌مقدار را شفاعت کنی و بیامری، در وقت کار (روز رستخیز) نه خداوند رحمان - و نه هیچ کس - بر تو اعتراض نخواهد کرد.

و در بوستان سعدی هم آمده:

چو ظاهر به عفت بیارستم

تصرف مکن در کز و کاستم<sup>۱۰</sup>

یعنی اگر بینی که رفتار و اعمال آشکار من با عفت و پاکدامنی و پارسایی آراسته است، دیگر در کج و راست من، در لباس و کفش و کلاه من اعتراض نکن. و شگفتا که این کلمه، با این بار معنایی، از چشم تیزبین و ذهن نکته‌یاب زنده یاد دکتر یوسفی نیز پنهان مانده است.

سخن را در اینجا به پایان می‌آورم و بار دیگر کار ارجمند دکتر اشرف زاده را می‌ستایم و آثار علمی دیگر ایشان را چشم می‌دارم.

هنرش در این است که گردنکشان را نیز می‌مالد و خوار می‌کند - و این کار لازم و بجاست. و:

\* چون بسوزی کلّ به آهی آتشین

جمع کن خاکسترش، در وی نشین

چون چنین کردی برستی از همه

ورنه خون خور، تا که هستی از همه (ب ۹۵۳)

توضیح: «هستی از همه»: یعنی دلبستگی و علاقه به همه چیز داری.

به گمان من، «تا که هستی» جمله معترضه است و ربطی به «از همه» ندارد. می‌گوید: «هرگاه همه چیز را سوختی، از [تبعات دلبستگی] همگان رها شدی، و گرنه از جهت همگان و دلبستگی به آنان - تا زنده هستی - خون خواهی خورد و رنج خواهی برد. و:

\* کار فرمان راست، در فرمان گریز

بنده‌ای تو در تصرف بر مخیز (ب ۹۳۳)

توضیح: عبادت فقط بر اساس فرمان صحیح است. این البته حاصل بیت است و درست، اما به کلمه «تصرف» که در مفهوم بسیار خاص و ویژه به کار رفته، هیچ عنایتی نشده. تصرف در اینجا به معنی «اعتراض و ایراد، و چون و چرا کردن» است.

توجه به جریان سخن این را روشن و مدلل می‌کند. مرغی [= سالکی] از همد [پیر راهدان] می‌پرسد که چرا نباید در برابر فرمان «چون و چرا» کرد و «لم ولاأسلم» گفت، و از چه روی باید یکسره چشم به فرمان بود؟ و هر چند شیوه من تسلیم است:

من ندارم با قبول و ردّ کار

می‌کنم فرمان او را انتظار

هدهد - ضمن تأیید شیوه او - می‌گوید: در برابر امر مولا و معبود، تسلیم معض باید بود که «مرد را زین بیشتر نبود کمال» و پس می‌گوید:

کار فرمان راست، در فرمان گریز

بنده‌ای تو، در تصرف بر مخیز

یعنی: آنچه اهمیت دارد فرمانبرداری است، پس سالک را چنان می‌باید که در پناه فرمانبرداری جای گیرد و هیچ بنده‌ای را

۸. ابوالفضل میبیدی، کشف الاسرار و عده‌الابرار، ج ۲، ص ۷۹۰.

۹. نظامی، مخزن الاسرار، تصحیح بهروز ثروتیان، ص ۶۹.

۱۰. سعدی، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، باب ۷، بیت ۳۲۹۹.